

اپورتونیزم و مسئله ی تمرکز در نیروهای سرکوب رژیم

از انتشارات چریک های فدائی خلق ایران

اسفند ۱۳۶۷

در ۱۲ خرداد ماه خمینی ی مزدور با صدور حکمی، رفسنجانی را به جانشینی ی فرماندهی ی کل قوا منصوب نمود و از او خواست تا در تمامی ی زمینه ها بین نیروهای مسلح رژیم هماهنگی ی کامل برقرار نموده و با ایجاد یک ستاد فرماندهی ی کل، زمینه ی وحدت کامل سپاه و ارتش و حذف یا ادغام سازمان ها و تشکیلات تکراری و غیر ضروری را مهیا نماید.

در کنار این موضوع، قبول مسئولیت شکست های فاو و شلمجه توسط سرکرده ی جنایت کار سپاه پاسداران یعنی محسن رضائی در پشت تلویزیون و درگیری ی گاه و بی گاه سپاه و ارتش ضد خلقی که در این اواخر در مواردی حتا به برخوردهای مسلحانه ی محدودی نیز منجر گردیده بود و طرح لایحه ای در جهت ادغام وزارت سپاه با وزارت دفاع در مجلس ضد خلقی که سرانجام نیز به مدت ۶ ماه بررسی ی آن به تعویق انداخته شد و اعلام امکان ادغام سپاه و ارتش و تشکیل ستاد مشترکی به منظور ایجاد هماهنگی بین ارتش و سپاه از سوی رفسنجانی، تلقی های مختلفی را در سطح جامعه به وجود آورده و سؤالات گوناگونی را در اذهان عمومی برانگیخت. سؤالاتی همچون: آیا جمهوری ی اسلامی به واقع سپاه پاسداران ضد خلقی را منحل خواهد کرد؟ آیا سپاه در ارتش ادغام خواهد شد، یا ارتش در سپاه حل می شود؟ و گاهها نیز این سؤال طرح می شد که آیا سپاه پاسداران کودتا خواهد کرد؟ و ...

این سؤالات و مسائل مربوطه، زمینه ای شد تا اپورتونیست های رنگارنگ به اعتبار تحلیل های اپورتونیستی ی خود از ماهیت رژیم و نیروهای سرکوب گرش به اظهار نظر پرداخته و مواضع اپورتونیستی ی خود را بار دیگر به نمایش بگذارند. مواضع نادرست و دیدگاه های انحرافی ئی که بدون شک اشاعه ی آن ها در جنبش انقلابی ی ما، در روند پیشروی و تعمیق آن مضر و خطرناک اند، به خصوص در شرایطی که در زمینه ی بحران های موجود در جامعه، امپریالیست ها بر علیه کارگران و زحمت کشان ما هر روز به دسیسه چینی مشغول می باشند. در نتیجه، ضرورت پاسخ درست و انقلابی به مسائل فوق با برجستگی ی هر چه بیشتری در مقابل کمونیست ها قرار می گیرد.

اگر مواضع اپورتونیست ها را مورد بررسی قرار دهیم، می بینیم که بنیاد اکثر این تحلیل ها به طور غیر علمی و غیر واقعی بر استقلال جمهوری ی اسلامی و بالطبع ارگان های سرکوب اش از امپریالیست ها قرار دارد و این تحلیل ها امپریالیزم را نه به عنوان عامل تعیین کننده در روند حرکت جامعه ی ما بلکه به عنوان عاملی که به هر حال نقشی دارد در نظر می گیرند و بالطبع برای سپاه و ارتش نیز استقلال قائل بوده و این ارگان های سرکوب گر را به مثابه دو تشکیلات کاملاً مستقل و هم وزن در نظر می گیرند. دو ارتشی که متضاد یکدیگرند و به اعتبار تضادهای عمیق و حاد بین آن ها در هیچ صورتی جمهوری ی اسلامی توان متمرکز کردن آن ها در یک ارگان واحد را نخواهد داشت و یا ابلهانه تر از این مطرح می کنند، در صورتی که قرار بر ادغام یا انحلالی هم در بین باشد، چون سپاه نیروی ایدئولوژیک رژیم می باشد در نتیجه، این ارتش است که باید در سپاه ادغام یا منحل گردد و نه بلعکس.

در میان طیف رنگارنگ اپورتونیست هائی که اشاعه دهنده ی این تفکر انحرافی می باشند، در این مقاله ما دیدگاه های "شورای عالی اقلیت" و "راه کارگر" را مورد توجه قرار داده ایم.

اقلیت (شورای عالی) در نشریه ی خود (کار، شماره ی ۴، تیرماه ۶۷) در مقاله ای به نام "تمرکز در نیروهای سرکوب جمهوری ی اسلامی از حرف تا عمل" در رابطه با دلائل انتصاب رفسنجانی به جانشینی ی فرمانده کل قوا از سوی خمینی،

می نویسد: "سردمداران جمهوری ی اسلامی بر این امر واقف اند که ادامه ی وضعیت فعلی و تقسیم ارگان های سرکوب رژیم به مناطق نفوذ جناح های مختلف این یا آن مرتجع متنفذ، خطر ایجاد شکاف در نه تنها ماشین سرکوب بلکه ارکان قدرت جمهوری ی اسلامی را بیش از پیش محتمل می سازد" و در رابطه با فرمان فوق الذکر خمینی، آن را نشان دهنده ی: "تلاش جمهوری ی اسلامی برای خلاصی از وضعیت کنونی ی خود و اهمیت این تمرکز برای کلیت جمهوری ی اسلامی" قلمداد نموده و در عین حال مطرح می کند که تشدید تضادهای درونی ی رژیم "تلاش جمهوری ی اسلامی در این عرصه را با شکست کامل مواجه ساخته، اقدامات آن را در همان گام های نخست عقیم می گذارد".

نویسنده ی مقاله احکام فوق را بر مبنای این "تحلیل" صادر می کند که گویا تناقضات درونی ی رژیم "نتیجه ی جبری ی تناقض روبنای سیاسی ی جمهوری ی اسلامی با نظامی است که این رژیم با توسل به ادعیه و اوراد قرون وسطائی در صدد حفظ و تطهیر آن است".

بسیار جالب است، زیر پوشش مارکسیسم، اقلیت (شورای عالی) "ادعیه و اوراد" اشاعه می دهد. بگذارید روی این موضوع مکتب نمایم. نظامی که جمهوری ی اسلامی "در صدد حفظ و تطهیر آن است" جز نظام سرمایه داری ی وابسته ی ایران نیست که جمهوری ی اسلامی به مدت ۱۰ سال در خدمت آن قرار گرفته است. ولی چه گونه این امر امکان پذیر شده است؟ اقلیت (شورای عالی) به ما می گوید به وسیله ی "ادعیه و اوراد قرون وسطائی"؟! بله، بر اساس تحلیل مشعشع نویسنده ی مقاله ی فوق الذکر که جمهوری ی اسلامی در ۱۰ سال اخیر با "ادعیه و اوراد" روابط ظالمانه ی اقتصادی ی موجود را "حفظ و تطهیر" کرده است، آن هم در حالی که این نظام با موجودیت خود وی یا به عبارت (شورای عالی) اقلیت با "روبنای سیاسی ی جمهوری ی اسلامی" در تناقض قرار دارد. به واقع باید گفت، سحر جادویی ی "ادعیه و اوراد" جمهوری ی اسلامی قبل از هر چیز چشمان نویسنده ی مقاله ی فوق الذکر را بر روی واقعیت های انکارناپذیر جامعه ی ما بسته است. اگر احکام صادره ی نویسنده را به پذیریم، بالاجبار باید قبول کنیم که در ۱۰ سال اخیر سیستم سرمایه داری ی وابسته ی ایران نه با زور سازمان یافته ی مسلح بلکه با "ادعیه و اوراد قرون وسطائی ی" جمهوری ی اسلامی حفظ گشته است و اگر کارگران و توده های ستم دیده ی ما بر علیه این روابط ظالمانه و استثمارگرانه به پاخاسته و مورد سرکوب قرار گرفته اند، به طوری که سیمای واقعی ی جامعه ی ما را سرکوب وحشیانه ی کارگران و توده های ستم دیده تشکیل می دهد، این امر نه به دلیل وجود ارتش ضد خلقی و دیگر ارگان های سرکوب گر به مثابه فرزندان کوچک و بزرگ این ارتش بلکه به دلیل معجزه ی موهوم آن "ادعیه و اوراد" حاصل گشته که رژیم گویا از اعماق قرون وسطا به قصد "حفظ و تطهیر" نظام موجود بیرون کشیده است!

ولی آن چه "نویسنده" می گوید، نافی ی همه ی واقعیات موجود می باشد. (شورای عالی) اقلیت در صورتی که به خواهد در جهت ارائه ی تحلیل مارکسیستی از مسائل گام بردارد، باید به جای "بنای کمونیسم" به فراگیری الفبای مارکسیسم به پردازد، تا دریابد حفظ نظام موجود در ایران اساساً با زور سازمان یافته امکان پذیر گشته و ارتش و زائده های آن به مثابه عمده ترین عامل بقاء سلطه ی امپریالیستی، درست در جهت تحقق امر فوق، وظیفه ی سرکوب مبارزات توده ها را برعهده دارند و در ۱۰ سال اخیر نیز با سرکوب ددمنشانه ی کارگران و دیگر توده های مبارز ما، به خوبی به وظیفه ی ضدخلق ی خویش عمل نموده و اگر متأسفانه "شورای عالی" نمی داند و یا نمی خواهد بداند، برعکس جمهوری ی اسلامی به خوبی می داند که در ۱۰ سال اخیر نه به اعتبار "ادعیه و اوراد قرون وسطائی" بلکه با توسل به سرکوب خونین و سیستماتیک انقلاب به وسیله ی همین نیروهای مسلح سرکوب گر و اعمال محیلانه ترین سیاست های نواستعماری به حفظ نظام پرداخته است و علیرغم تفرکات غیرمارکسیستی ی "شورای عالی" روبنای سیاسی ی جمهوری ی اسلامی نیز نه تنها تناقضی با کل نظام ندارد بلکه کاملاً در انطباق با شرایط بحرانی ی نظام سرمایه داری ی وابسته ی ایران بوده و به همین دلیل نیز این رژیم مورد حمایت امپریالیسم جهانی قرار دارد. و اگر غیر از این بود، با توجه به وضعیت وخامت بار و رقت انگیز او، که شدت تناقضات درونی اش تنها جلوه ای از این امر می باشد، این رژیم یک روز نیز نمی توانست بر سر کار بماند. در واقع شورای عالی این حقیقت را نمی تواند درک کند که قدرت سیاسی در جامعه ی ما در حقیقت انعکاس قدرت امپریالیسم جهانی است. بنا بر این چه می توان گفت به کسانی که ظواهر رژیم جمهوری ی اسلامی با "ادعیه و اوراد" اش آن ها را چنان فریفته است که نمی توانند دریابند که اتفاقاً این ظواهر از ملزومات حفظ نظام بحران زده ی کنونی ی ایران است و سلطه ی امپریالیستی برای حفظ و تداوم خود به هر وسیله ای متوسل شده و به اشکال گوناگون خود را بروز می دهد.

نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور با انکار این واقعیت تضاد بین ارگان‌های مختلف سرکوب جمهوری‌ی اسلامی را "بازتاب" تضاد خیالی‌ی خود یعنی "تناقض روبنای سیاسی‌ی جمهوری‌ی اسلامی با نظام" حاکم دانسته و در حالی که ارتش را جزء "ارگان‌های حاضر و آماده‌ی بورژوازی" می‌خواند و معتقد است که جمهوری‌ی اسلامی نیز "ارگان‌های خاص خود" را به وجود آورده است، نتیجه‌ی می‌گیرد که "اتکاء اصلی‌ی رژیم به سپاه پاسداران" می‌باشد. نویسنده‌ی دیگر وارد این بحث نمی‌شود که اگر اتکاء اصلی‌ی رژیم بر سپاه پاسداران بوده است پس در این ده سال "بورژوازی" و ارگان "حاضر و آماده" اش در این کشور چه کاره بودند و چه سیاست‌هایی را پیش می‌برند؟ و اگر شورای عالی می‌پذیرد که در ایران بورژوازی وابسته [البته از نوع متوسط اش] در این ده سال طبقه‌ی حاکمه بوده است و منطقاً ارگان "حاضر و آماده‌ی بورژوازی" نیز عامل عمده‌ی بقای سلطه‌ی آن می‌باشد. پس دیگر سخن گفتن از اتکاء اصلی‌ی رژیم بر سپاه پاسداران چه معنایی می‌تواند داشته باشد و در این صورت فجایی را که ارتش ضد خلقی در ده سال اخیر و به ویژه در رابطه با سرکوب خلق‌های رزمنده‌ی ایران آفریده است، چه گونه باید توضیح داد. به واقع که نویسنده نمی‌تواند هم وارد این بحث شود که اتکاء اصلی‌ی رژیم را به سپاه پاسداران تلقی کرده یعنی انکار نقش ضد خلقی‌ی ارتش مثلاً در کردستان که بنا به گواه واقعیات بسیار و اذعان پیشمرگان قهرمان خلق کرد سپاه پاسداران بدون تکیه به آن نمی‌توانست اعمال سرکوب‌گرانه‌ی خویش را پیش ببرد و اعتقاد به این امر یعنی تطهیر چهره‌ی ددمنشانه‌ی ارتش امپریالیستی یا بنا به تعریف شورای عالی اقلیت، تطهیر ارگان "حاضر و آماده‌ی بورژوازی" ولی کدام ارگان "حاضر و آماده بورژوازی"؟ اگر شورای عالی می‌پذیرد که ایران تحت سلطه‌ی امپریالیزم می‌باشد و طبقه‌ی حاکمه در این جا بورژوازی‌ی وابسته است، پس در بررسی‌ی نیروهای سرکوب‌گر حافظ سلطه‌ی امپریالیزم و "پایگاه اجتماعی‌ی" آن، باید به تاریخ شکل‌گیری‌ی این ارگان "حاضر و آماده‌ی" بورژوازی مراجعه نماید.

واقعیت این است که ارتش ضد خلقی‌ی ایران، پس از کودتای رضا خان شکل گرفت. امپریالیزم با کودتای رضاخان در حقیقت فنودالیسم فرتوت را از قدرت سیاسی به طور قطعی کنار زده و این قدرت را کاملاً به زیر سیطره‌ی خود در آورد و با ایجاد یک قدرت مرکزی که متکی به یک ارتش سازمان یافته و حرفه‌ای بود هم جنبش ضد امپریالیستی‌ی خلق ما را سرکوب نمود و هم زمینه را برای بسط نفوذ هر چه بیش تر خود مهیا کرد.

امپریالیست‌ها در طول تاریخ برای کسب و گسترش مناطق تحت نفوذشان با تکیه به زور و قهر ضدانقلابی که جزء لاینجزای سلطه‌ی ضد انقلابی آن‌ها می‌باشد کوشیده اند خلق‌های جهان را سرکوب نمایند، چرا که اصولاً منافع امپریالیزم یعنی سرمایه‌داری‌ی انحصاری ایجاد می‌کند که این غارت‌گران خونخوار جهانی و قاتلان خلق‌های تحت ستم برای چپاول و غارت هر چه بیشتر دسترنج کارگران و زحمت‌کشان بیش از هر چیز متکی به ارتش‌ها و مؤسسات سرکوب‌عریض و طولیلی باشند که با سازماندهی و تغذیه‌ی آن‌ها و با به دست داشتن آنان این ارتش‌ها، امنیت گردش سرمایه‌های افسانه‌ای و تحصیل سودهای نجومی را به بهای فقر و فلاکت کارگران و خلق‌های تحت ستم، برای خود امکان‌پذیر سازند، به ویژه که سلطه‌ی امپریالیستی بنا به ماهیت غارت‌گرانه‌ی خود همیشه با اعتراض و مبارزه‌ی خلق‌ها مواجه گشته و به خصوص در شرایط رشد و تکوین فزاینده‌ی جنبش‌های انقلابی‌ی مسلحانه ضرورت وجود چنین ارگان‌هایی با برجستگی تمام، خود را نشان می‌دهد.

در میهن تحت سلطه‌ی ما نیز با گسترش و تعمیق این سلطه‌ی غارت‌گرانه، امپریالیست‌ها ارتش ضد خلقی‌ی دست ساز خویش را با سازماندهی و آموزش و تجهیز آن به آخرین سلاح‌های مرگ‌بار و وسایل نظامی‌ی هر چه مدرن تر، با صرف هزینه‌های بسیار از کیسه‌ی خلق‌های تحت ستم ما، به یک تشکیلات ضد خلقی‌ی حرفه‌ای‌ی قوی تبدیل نموده و به مثابه قدرتمندترین اهرم ماشین دولتی‌ی وابسته‌ی موجود در جهت حفظ سلطه‌ی امپریالیسم و نظام وابسته‌ی حاکم نه تنها در ایران بلکه در منطقه نیز به کار گرفته اند. ارگانی که بزرگ‌ترین عامل سدکننده‌ی انقلاب بوده و بدون نابودی‌ی آن، کوچک‌ترین تغییر انقلابی را در نظام کنونی نمی‌توان متصور شد.

اقلیت (شورای عالی) با عدم درک این واقعیت در تحلیل مشعشع خود تا آن جا پیش می‌رود که ضمن نادیده گرفتن این ارگان "حاضر و آماده"، تکیه‌ی اصلی‌ی جمهوری‌ی اسلامی را سپاه پاسداران اعلام می‌کند و سپس با توسل به "جناح

بازی" ی معروف، ارگان های سرکوب گر رژیم وابسته به امپریالیزم جمهوری ی اسلامی را به "مناطق نفوذ جناح های مختلف" تقسیم می نماید. ولی چنین تقسیم بندی ئی جز تکرار همان داستان "دو جناح" معروف اپورتونیست های ما در تحلیل ماهیت قدرت دولتی پس از قیام بهمین نیست که ضربات زیادی به جنبش خلق وارد نمود. دو جناح "خرده بورژوازی" و "بورژوازی ی لیبرال" و یا امثال آن که خیلی از به اصطلاح مارکسیست های ما در توضیح ماهیت رژیم جمهوری ی اسلامی به کشف آن نائل آمده بودند و با هر سیاست محیلانه ی رژیم به خیال خود برای تضعیف جناحی در مقابل جناح دیگر و یا تقویت جناحی بر علیه جناح دیگر به دنباله روی از بورژوازی ی تماماً ضدانقلابی کشیده می شدند. آن منطق، امروز و در شرایطی دیگر و به شکلی دیگر خود را در به اصطلاح تحلیل شورای عالی نشان می دهد و از این رو آیا نباید از "شورای عالی" پرسید که چرا ۱۰ سال پس از حاکمیت سپاه جمهوری ی اسلامی و نتایج فاجعه بار چنین دیدگاه هائی، از این "جناح" بازی ی مبتذل دست بر نمی دارید؟

اقلیت (شورای عالی) که این "جناح" بازی را در مستقل نشان دادن سپاه از ارتش، آن هم به این شکل که ارتش از آن بورژوازی است و سپاه از آن جمهوری ی اسلامی، که خود در تضاد با "نظام" حاکم می باشد بروز می دهد، به اصطلاح تحلیل مارکسیستی ی خود را تا آن جا پیش می برد که نه تنها سپاه و ارتش را نیروهای مستقل از یکدیگر تلقی می نماید بلکه از "وجود نیروهای هم وزن و با وظایف کمابیش یکسان از قبیل ارتش و سپاه پاسداران، کمیته ها و شهربانی و غیره و تلاش همیشگی ی آن ها برای تفوق بر دیگری و گسترش هر چه بیش تر حوزه ی عمل خود" سخن می گوید و البته بدون این که قادر باشد "تلاش همیشگی ی" آن "نیروها ی هم وزن" برای تفوق بر دیگری را در جریان ۱۰ سال زنده گی ی مشترک این نیروها با هم دیگر نشان داده و حکم خود را به اثبات برساند و توضیح دهد که چه گونه این "نیروهای هم وزن" ۸ سال تمام در کنار هم در جهت منافع امپریالیست ها، جنگی در ابعاد جنگ ایران و عراق را پیش بردند و چه گونه ۱۰ سال است در سرکوب جنبش خلق گرد به "تلاش همیشگی شان" ادامه می دهند و چرا علاوه همه ی آن تفوق جوئی ها، برای "گسترش هر چه بیش تر حوزه ی عمل خود"، ما شاهد درگیری های شدید خونین بین آن دو نیروی "هم وزن" "متضاد" نبوده ایم؟ و اگر "تقسیم ارگان های سرکوب رژیم به مناطق نفوذ جناح های مختلف" حقیقت دارد، شورای عالی باید توضیح دهد که چرا در زمان هائی که بخشی از هیئت حاکمه بر اثر حدت یابی ی تضادهای درونی ی طبقه ی حاکمه تصفیه می شدند، صدای هیچ گلوله ای شنیده نمی شد؟ و مثلاً به عنوان نمونه، چرا وقتی که بنی صدر آن هم به مثابه "فرمانده کل قوا" به آن شکل از کار برکنار گردید ارگان "حاضر و آماده ی بورژوازی" یعنی ارتش هیچ اقدامی نکرد؟ و امروز در حالی که "جناح های مختلف" به هم چنگ و دندان نشان داده و به دریدن هم مشغولند، از "مناطق نفوذ" این "جناح های مختلف" اقدامی مشاهده نمی شود؟

آیا به راستی با "جناح بازی" و "تقسیم ارگان های سرکوب رژیم به مناطق نفوذ جناح های مختلف" و تفکیک سپاه پاسداران از ارتش به دلیل آن که گویا یکی تکیه گاه "اصلی ی" رژیم و دیگری ارگان "حاضر و آماده ی بورژوازی" می باشد، می توان با مستقل جلوه دادن ارتش و سپاه پاسداران از یکدیگر به طور علمی و مستدل به سوالات فوق پاسخ گفت؟ مسلماً نه، چرا که در واقعیت امر سپاه پاسداران و هر ارگان ضدحلقی ئی از این نوع که برای سرکوب انقلاب دموکراتیک و ضدامپریالیستی ی خلق های ما سازمان یافته اند، در خدمت ارتش قرار داشته و افسار این ارتش نیز در دست امپریالیست هاست.

سازمانی که مدعی است اتکاء اصلی ی جمهوری ی اسلامی به سپاه پاسداران می باشد، فراموش کرده است که اساساً قبل از این که رژیم بر اریکه ی قدرت قرار بگیرد و سپاه پاسدارانی وجود داشته باشد، این ارتش بود که به دستور اربابان خود با حمایت از خمینی شرایط برقراری ی جمهوری ی اسلامی را مهیا نمود و پس از تشکیل سپاه پاسداران نیز قبل از آن که این سپاه کاملاً شکل بگیرد، این ارتش بود که ترکمن صحرا را به خاک و خون کشید و مردم قهرمان سنندج را، البته نه با "ادعیه و اوراد"، بلکه با توپ و خمپاره کشتار نموده و نوروز خونین سنندج را آفریده و در ۱۰ سال اخیر نیز علاوه رشد و گسترش سپاه پاسداران و تحقق شعار جانان چکمه لیس "اکثریتی" مبنی بر "پاسداران را به سلاح سنگین مسلح کنید" باز هم این ارتش است که ۸ سال در جبهه های جنگ و سرکوب گردستان هم چنان در جهت حفظ نظام موجود گام برمی دارد. این فراموش کاری از طرف شورای عالی جز به معنی ی آن نیست که وی در لباس مارکسیسم با توسل به غیرمارکسیستی ترین تحلیل ها، کارگران و زحمت کشان را از دست یابی به حقیقت باز می دارد و چهره ی ارتش ضدحلقی را تطهیر می نماید.

اگر شورای عالی فراموش کرده است که مجاهدین سال ها با اشاعه ی این توهم که سپاه پاسداران اتکاء اصلی ی رژیم خمینی و تنها ارگان سرکوب وی بوده و ارتش طرفدار مجاهدین و بنی صدر می باشد به تطهیر ارتش می پرداختند و اگر فراموش کرده است که آن ها بدین نحو و با لاپوشانی ی دستان خون آلود ارتش در نقاط مختلف ایران و از جمله در "مسئله ی گوردستان" خاک به چشم توده ها می پاشیدند، ولی کارگران ما این واقعیات تلخ را فراموش نکرده اند و امروز نیز می توانند، پس از آن همه تجارب منفی و دردناک، قضاوت کنند که علارغم همه ی فحاشی ها و اعلام ضدیت های اقلیت و مجاهدین، چگونه شورای عالی با تمامی ی بزک کاری های ممکن در همان راه گام برمی دارد و ببینید که به راستی کی از کی تقلید می کند؟ و چگونه اپورتونیست ها و سازش کاران از روی دست همدیگر رونویسی می کنند.

برای این که ماهیت ضد خلقی و عمل کردهای جنایت کارانه ی ارتش هر چه بیش تر یادآوری گردد، تا عمق گمراهی ی اپورتونیست ها و اندیشه های انحرافی و غیر علمی ی آنان در مورد ارتش با برجستگی ی هر چه بیش تر خود را آشکار نماید، و به جهت نشان دادن چرایی و چگونگی ی شکل گیری ی سپاه پاسداران، لازم است به اختصار به توضیح مسائل مربوط به این دو ارگان سرکوب گر به پردازیم.

تاریخ شکل گیری ی ارتش امپریالیستی ی ایران را اصولاً باید با تاریخ تحولات سلطه ی امپریالیستی در ایران در ۷۰ سال اخیر مورد بررسی قرار داد. اگر ارتش ایران توسط امپریالیست های انگلیسی شکل گرفت، در جریان جنگ جهانی دوم به دلیل ضعف امپریالیزم مسلط پیشین یعنی انگلستان، به تدریج ایران در حوزه ی نفوذ امپریالیزم امریکا که در سطح جهانی نیز فاتح جنگ جهانی ی دوم بود، قرار گرفت. امپریالیسم امریکا به اعتبار قدرت اقتصادی ی خود و ضعف امپریالیست های کهن، بخش های زیادی از مناطق نفوذ آن ها را تحت سلطه ی خود درآورد و در همین چارچوب ایران نیز زیر سلطه ی امپریالیزم امریکا قرار گرفته و به این اعتبار، امپریالیزم امریکا با تجهیز و سازماندهی ی ارتش آن را به مثابه عمده ترین عامل سلطه ی خود در جهت پیشبرد سیاست های ضدخلقیش به خدمت گرفت.

کمتر کسی است که نقش محوری و جنایت کارانه ی این ارتش ضدخلقیش، که امروز بنا به شرایط موجود نام "ارتش جمهوری ی اسلامی" به خود گرفته است، را در سرکوب جمهوری ی شوروی ی گیلان، قیام شیخ محمد خیابانی و سرکوب خلق های آذربایجان و کردستان و کودتای امریکائی ی ۲۸ مرداد برای ساقط کردن دولت ملی دکتر مصدق و سرکوب خونین قیام ۱۵ خرداد، سرکوب رستاخیز سیاهکل و کشتار وحشیانه ی ۱۷ شهریور و... را فراموش کرده باشد. همین ارتش "حاضر و آماده ی" جمهوری ی اسلامی بود که دیروز به نام "ارتش شاهنشاهی" و در طول سال های دهشتناک دیکتاتوری ی پهلوی در کارخانه ها و روستاها و دانشگاه ها و خیابان ها و در چهارگوشه ی میهن تحت سلطه ی مان مانند گرگ به جان خلق های در زنجیر ما افتاده و آن ها را می درید و مبارزات عادلانه شان بر علیه امپریالیزم و سگان زنجیری اش را به خاک و خون می کشید و بالاخره همین ارتش ضد خلقیش بود که در سال های ۵۶-۵۷ در طول قیام قهرمانانه ی خلق های به پا خاسته مان بر علیه دیکتاتوری ی وابسته به امپریالیزم شاه بنا به ماهیت سرکوب گرانه و امپریالیستی اش هر جا که توانست و اربابانش اجازه دادند با قصابی ی توده های بی گناه و مبارزین و انقلابیون جان بر کف، نهرهای خون به راه انداخت و هنگامی هم که با اوج گیری ی جنبش توده ها در جریان قیام دلاورانه ی بهمن ماه "حکومت قدرقدرت" شاه یعنی همان "ژاندارم منطقه" - که دیگر حفظ اش در آن شرایط غیرممکن شده بود- طی یک برنامه ریزی ی حساب شده و دقیق توسط امپریالیست ها با حکومت جمهوری ی اسلامی تعویض شد. بر اساس سیاست امپریالیزم و در جهت پیشبرد محیلانه ترین دسیسه ی امپریالیستی به اصطلاح سلاح بر زمین گذاشت و با حاکمان جدید بیعت نمود.

سیاست امپریالیستی در این دوره ایجاب می کرد ارتش که شدیداً آماج تهاجم مرگ آفرین توده های قهرمان ما قرار گرفته و ضرباتی به آن وارد گشته بود ظاهر بی طرف به خود گرفته و تا آن جا که ممکن است مصون از ضربه نگه داشته شود تا فرصت ترمیم و بازسازی یافته و مجدداً بر علیه خلق ها به کار رود. اگر چه امواج خروشان مبارزات توده ها فرصت دلخواه امپریالیست ها را به آن ها نداد و مانع از لاپوشانی ی چهره ی ارتجاعی ی ارتش گشت و از همان اولین روزهای پس از قیام، ارتش امپریالیستی با قساوت تمام برای سرکوب خلق های قیام کننده و به پا خاسته بر علیه تداوم سلطه ی امپریالیسم و سگان زنجیری اش در خوزستان و ترکمن صحرا و کردستان وارد عمل شد، با این حال گستردگی ی مبارزات توده های میلیونی که هم چنان در صحنه ی سیاسی ی جامعه حضور داشته و با شدت هر چه بیشتری مبارزات ضد امپریالیستی ی خویش را به

پیش می بردند و با آگاهی از ماهیت "ارتش شاهنشاهی" خواهان انحلال آن بودند، از یک طرف و ضرورت سرکوب خونین این مبارزات به نام انقلاب و اقتضای سیاست محیلانه ی امپریالیستی مبنی بر لاپوشانی ی چهره ی جنایتکار ارتش از افکار توده ها و انحراف خشم و نفرت توده ای از آن، از طرف دیگر ضرورت ایجاد ارگان های سرکوب گر دیگری را در کنار ارتش برای امپریالیست ها ایجاد می نمود. از جمله ارگان سرکوب گری که توسط مهره های وابسته ی ارتش و به کمک آن سازماندهی گردید سپاه پاسداران ضد خلقی بود و به این ترتیب سپاه پاسداران به عنوان فرزند خلف ارتش، در خدمت به پیشبرد مقاصد ارتجاعی و جنایت کارانه ی آن موجودیت یافت. واقعیتی که علارغم پیدایش تضادهائی در روند تکاملی ی آن با ارتش دگرگونه نگشت و نمی توانست دگرگونه گردد چرا که هر دوی این ارگان های سرکوب در خدمت به یک هدف ضد خلقی قرار داشته و از یک ماهیت برخوردار می باشند.

بنابراین ارتش و سپاه پاسداران را به غیر از ارگان های سرکوب گری که برای حفظ منافع امپریالیست ها در ایران سازماندهی گشته و توسط امپریالیست ها در جهت واحدی به کار گرفته می شوند، تلقی نمودن، و آن ها را دو نیروی مستقل و متضاد با یکدیگر پنداشتن و بر این اساس، سپاه پاسداران را نیروی "مختص جمهوری ی اسلامی" که "اتکاء اصلی ی رژیم" می باشد و ارتش را نیروی "حاضر و آماده ی بورژوازی" شمردن و "تقسیم ارگان های سرکوب رژیم به مناطق نفوذ جناح های مختلف" جز به مفهوم کشیدن پرده ی ساتر بر روی واقعیات و جز توهم پراکنی و اشاعه ی "ادعیه و اوراد" جمهوری ی اسلامی نمی باشد.

ببینیم شورای عالی در تحلیل آن چنانی ی خود در رابطه با مسئله ی ادغام ارتش و سپاه در یکدیگر و بطور کلی در رابطه با فرمان فوق الذکر خمینی به کجا می رسد، شورای عالی مسئله ی تمرکز نیروهای سرکوب جمهوری ی اسلامی را تلاشی از جانب جناح رفسنجانی برای "غلبه بر مراکز متعدد قدرت در صفوف جمهوری ی اسلامی" و "ایجاد ابزار حفظ تفوق خود از طریق ادغام نیروهای مسلح جمهوری ی اسلامی و از میان برداشتن تناقضات درونی ی آن به مثابه بستر عمل جناح های مختلف درون رژیم" اعلام نموده و با این که معتقد است که: "این تمرکز برای کلیت جمهوری ی اسلامی" از اهمیت بسیاری برخوردار است ولی نتیجه می گیرد که چون در سپاه پاسداران و کمیته ها "بی نظمی حاکم بر این ارگان ها و عملکرد آن ها در طول نزدیک به ده سال حکومت جمهوری ی اسلامی، امروز دیگر خود به قانون زندگی ی آن ها تبدیل شده است" و از آن جا که: "گرداننده گان این ماشین سرکوب عریض و طویل (منظور سپاه پاسداران است) با منافعی که در حفظ این همه امکان عمل در تمامی ی عرصه ها دارند به راحتی انحلال یا ادغام این ارگان در ارگان های دیگر و دست اندازی بر امتیازات خود را تحمل نخواهند کرد" رژیم در تحقق این سیاست با شکست مواجه خواهد گردید. در این جا شورای عالی تلویحاً می پذیرد که اگر قرار به انحلال یا ادغام یکی از نیروهای مسلح رژیم در دیگری باشد این سپاه پاسداران خواهد بود که یا باید منحل شود و یا در ارتش ادغام گردد. بنابراین منطقاً وی ارتش را نیروی برتر و صاحب قدرت بیشتری تلقی می نماید و از آن جا که از یک طرف نیروهای مسلح جمهوری ی اسلامی را بستر عمل جناح های مختلف رژیم خوانده و به عبارتی دیگر معتقد به "تقسیم ارگان های سرکوب رژیم به مناطق نفوذ جناح های مختلف" می باشد و از طرف دیگر جناح رفسنجانی را جناح مسلط حاکمیت می خواند، بر اساس چنین منطقی اصولاً از نظر شورای عالی ارتش باید وابسته به جناح مسلط رژیم و یا به زعم او جناح رفسنجانی بوده باشد و لاجرم سپاه پاسداران وابسته به جناح غیر مسلط (کدام جناح غیر مسلط و دلایل عینی این امر چیست؟) ولی مگر شورای عالی قبلاً به ما نگفت که سپاه پاسداران نقطه ی اتکاء اصلی ی جمهوری ی اسلامی می باشد، پس چه گونه است که در این جا مطابق با منطقی که وی ارائه می دهد به یک باره نقطه ی اتکاء جناح مسلط رژیم، ارتش از آب در می آید؟ آیا شورای عالی پاسخی برای تناقضات خویش دارد؟ و اگر نه "پاشنه ی آشیل" تحلیل هایش در کجا نهفته است؟ بدون شک عدم نقش امپریالیسم و عدم شناخت ماهیت رژیم جمهوری ی اسلامی اصلی ترین نقطه ظعفی است که باعث پیدایش چنان تناقضات و چنان تفکرات غیر واقعی در نزد شورای عالی می گردد. این واقعیت در بحثی که وی در مورد امکان یا عدم امکان تمرکز نیروهای مسلح رژیم مطرح ساخته با وضوح بیشتر نمایان است.

در این مورد شورای عالی با استناد به خصوصیت "بی نظمی" ی حاکم بر سپاه و منافع "گرداننده گان این ماشین عریض و طویل" طرح ادغام سپاه در ارتش را طرحی شکست خورده می خواند. صرفنظر از درستی یا نادرستی ی این حکم آن چه در این جا مطرح است دلایل شورای عالی برای ارائه ی آن حکم می باشد. آیا بی نظمی در سپاه و منافع خاص مزدورانی که در رأس آن قرار گرفته اند (منافع "گرداننده گان این ماشین عریض و طویل...") در صورتی که امپریالیست ها تمرکز

نیروهای مسلح و انحلال یا ادغام سپاه را در ارتش برای حفظ نظام لازم تشخیص داده باشد می تواند آن چنان موانع جدی ایجاد نماید که اساساً تحقق آن طرح مفروض را با شکست مواجه سازد؟ شورای عالی در حالی که مطرح می کند "تمرکز برای کلیت جمهوری اسلامی" از اهمیت زیادی برخوردار است و باند رفسنجانی به عنوان "جناح مسلط" رژیم نیز در جهت ایجاد تمرکز مورد نظر تلاش می کند معهذا وقتی با تکیه بر "بی نظمی" حاکم در سپاه پاسداران و منافع "گرداننده گان این ماشین عریض و طویل" پیشاپیش شکست آن طرح را اعلام می دارد، به واقع به سؤال فوق پاسخ مثبت می دهد و به این ترتیب ثابت می کند که از نظر شورای عالی منافع "گرداننده گان" سپاه پاسداران که از نظر وی بالطبع مزدورانی غیر وابسته به امپریالیسم می باشند بالاتر از منافع کل نظام قرار دارد، باطل بودن چنین تفکری آن قدر روشن است که احتیاج به توضیح زیادی ندارد، ولی لازم است با یادآوری وقایع مختلف تاریخی روی این امر تأکید شود که حفظ منافع کل نظام برای گرداننده گان اصلی آن همواره در رأس مسائل قرار داشته و منافع خاص این یا آن ارگان ضد خلقی و این یا آن مزدور وابسته در مقابل آن هرگز اهمیتی نداشته و به راحتی می تواند زیر پا گذاشته شود. و در این زمینه حداقل جنبش ما دارای تجربیات مشخصی است. آیا وقتی منافع نظام سرمایه داری و وابسته ایجاد کرد حتا هویدها و نصیری ها علاوه ماهیت مزدوری شان اعدام نگردیدند، بدون آن که آبی از آب تکان بخورد، هم چنان که در جهت حفظ آن منافع مهدی هاشمی به مرگ محکوم گردید و حکم مربوطه نیز اجرا شد؟

خلق های ما به چشم خویش دیدند که وقتی در بستر رشد جنبش توده ای، ساواک شاه آماج نفرت توده ای قرار گرفت و در شرایطی که بر اثر اوج گیری ی جنبش توده ای و اعتلای انقلابی ی آن دستگاه دیگر کارائی ی لازم را برای سرکوب توده ها نداشت علاوه "عریض و طویل" بودن دستگاه ساواک و علاوه منافع "گرداننده گانش" از آن جا که منافع کل نظام حکم می کرد فرمان انحلال این دستگاه جهانی صادر گردید.

کسانی که طرح تمرکز نیروهای مسلح جمهوری اسلامی را به دلیل عدم ایجاد منافع "گرداننده گان" سپاه پاسداران مبنی بر انحلال یا ادغام این ارگان در ارتش طرحی شکست خورده می خوانند، مسئله ی فوق را چه گونه توضیح می دهند. آیا در آن زمان "گرداننده گان" ساواک منافع بزرگی در حفظ آن دستگاه نداشتند؟ چرا، ولی دیدیم که وقتی شرایط حکم کرد امپریالیست ها در جهت حفظ سلطه ی خود ساواک را که سهل است، شاه را نیز فدا نمودند همان طور که امروز نیز وقتی منافع نظام ایجاد نمود محسن رضائی با خفت و خواری به پشت تلویزیون کشیده شد و مسلماً هر زمان نیز ایجاد کند و آن دلالی که وجود سپاه پاسداران را ضروری می شمرد منتقی گردد امپریالیست ها بدون توجه به منافع بی ارزش "گرداننده گان" سپاه پاسداران می توانند آن را منحل یا در ارتش ادغام سازند. به همین ترتیب باید با دیدی واقع بینانه رابطه ی ارتش با حکومت های مزدور و دست نشانده ی امپریالیست ها را برآورد نمود، علاوه تمامی ی ساده انگاری ها و تبلیغات عوام فریبانه، افسار این ارتش، نه در دست "بزرگ ارتش داران" و "فرمانده کل قوا" ها بلکه در دست امپریالیست ها قرار دارد. ارتش ضد خلقی ی ایران نه "آریا مهربی" بود و نه "اسلامی" شد، بلکه این دستگاه سرکوب جهانی تنها و تنها با سازمان دهنده گان و تغذیه کننده گان واقعی ی خود یعنی امپریالیست های جهان خوار بوده و به عنوان مدافع و حافظ منافع استراتژیک امپریالیست ها در ایران عمل می کند و از آن جا که تجربه ی تمامی ی کشور های تحت سلطه و از جمله تجربه ی سلطه ی امپریالیستی در ایران نشان میدهد که امپریالیست ها هرگز سرنوشت خود را با سرنوشت رژیم های وابسته شان گره نمی زنند و هر زمان که منافع آنان ایجاد نماید سگ های زنجیری شان را فدا خواهند نمود و آن چه برای آن ها اساسی است حفظ سلطه ی جابرانه شان می باشد و عملکرد ارتش به عنوان عمده ترین عامل بقای سلطه ی امپریالیستی نیز به روشنی نشان داده است که جز در خدمت این سیاست قرار ندارد، هم از این رو هر گونه تصویری مبنی بر اعمال سیاست خاصی از طرف رژیم وابسته به امپریالیسم خمینی نسبت به ارتش جدا از سیاست امپریالیسم تصور پوچ و مهملی است.

و لذا با "تقسیم ارگان های سرکوب رژیم به مناطق نفوذ جناح های مختلف" کاری که شورای عالی انجام می دهد نمی توان به توضیح تغییر و تحولات احتمالی ی درون این ارگان های سرکوب پرداخت و به خصوص تا آن جا که صحبت از انحلال ارتش در میان باشد باید گفت هیچ تحولی جز انقلاب رهائی بخش خلق های ایران قادر به انجام آن نیست و در این صورت ارتش نه این که با فرمانی منحل اعلام گردد، بلکه در مصاف ارتش مسلح خلق با آن نابود خواهد گردید.

انتخاب رفسنجانی برای ایجاد هماهنگی در نیروهای مسلح جمهوری اسلامی و فرمان خمینی مبنی بر "حذف یا ادغام سازمان ها و تشکیلات تکراری و غیر ضروری" و به خصوص طرح سؤالاتی در رابطه با انحلال یا عدم انحلال سپاه و مسئله ی ادغام سپاه و ارتش در یکدیگر فرصت جدیدی بود تا راه کارگر نیز مواضع انحرافی ی خویش را در این زمینه عرضه کند. البته راه کارگر در چند سال گذشته، پس از "لایروبی ی رسوبات پوپولیسم و مبارزه ی پی گیر با آن" و پس از آن که پی گیرانه بر علیه تئوری ی انقلاب پرولتاریا به پا خاسته و با مرزبندی با "جنبش چریکی" این "افتخار" را به دست آورده است که "زره تهمتان و دستانان" را به تن کند و از زمانی که ادعا نموده که به یک "سازمان حقیقتاً مارکسیست – لنینیست" تبدیل شده، نشان داده است که در هر مسئله جنبش انقلابی می تواند با پی گیری ی کامل، عقب مانده گی ی رقت انگیز و مواضع اپورتونیست اش را با وضوح هر چه بیشتری به نمایش بگذارد.

قهرمانان مبارزه با "جنبش چریکی" در رابطه با موضوع فوق الذکر نیز آن طور عمل کرده و چنان تحلیل مشعشی ارائه داده اند که تنها چیزی که در آن نمی توان یافت مارکسیسم است و البته از سازمانی که ادعا می کند سرنوشت اش با "سرنوشت پرولتاریا" گره خورده است آن هم با آن سوابق و مواضع درخشان، بیش از این هم انتظار نمی توان داشت.

راه کارگر بدون درک ماهیت قدرت دولتی در ایران و ماهیت امپریالیستی ی ارتش ایران و الزاماتی که نظام موجود را به تشکیل سپاه پاسداران واداشته است، در رابطه با مسئله ی تمرکز در نیروهای مسلح رژیم در نشریه راه کارگر، شماره ی ۵۲، تیرماه ۶۷ خود می نویسد: "دوگانگی ی ساختاری ی نیروهای مسلح رژیم" و "ولایت فقیه"، (به عنوان رژیم استثنائی با مختصات بناپارتیستی و مذهبی که در یک جنبش پوپولیستی تکوین یافته) اجتناب ناپذیر است، وجود دو "ارتش" در کنار هم تا زمانی که از یک طرف تضادهای چنین روبنائی با زیربنای مادی آن از طریق قهر سازمان یافته پایه های حمایتی اش سرکوب می شود، و از طرف دیگر این رژیم به عنوان نیروی حاکم بر یک دولت بورژوائی، در چهارچوب وظایف عمومی چنین دولتی عمل می کند، الزامی است. وانگهی اگر نهادی شدن امر انتقال از "قهر ایدئولوژیک به قهر مادی"، (آن گونه که اقتضای یک حکومت مذهبی است) به یک دستگاه ایدئولوژیک- نظامی متکی باشد، بر پایه ی اصالت مکتب، شهامت و بسیج داوطلبانه و موقت، بدان معنی است که این دستگاه دیگر یک "ارتش مدرن بورژوائی" نمی تواند باشد، و هر گاه چنین دستگاه جدیدی به سبب عوامل متعدد تاریخی- اجتماعی، قادر نباشد به سهولت مختصات و توانائی های یک ارتش مدرن امروزی را کسب کند و هم چنان نیازمند یک چوب زیر بغل "تخصصی"، "حرفه ای" و "دائمی" باشد، این دوگانگی برای دوره ای طولانی چاره ناپذیر است. و در ادامه ی تحلیل مشعش خود می افزاید: "به تبعیت از چنین منطقی، قدرت مسلح تحت فرمان "فقها" ساختاری دوگانه یافته است و سپاه پاسداران و ارتش، با دو نظام اعتقادی، دو کار پایه سیاسی، دو ساختار نهادی و با تکیه گاه های مختلف و منابع تغذیه ی گوناگون تشکیل شده اند".

همان طور که مشاهده می کنید راه کارگر بنا به عادت همیشگی ی خود با تکیه بر "ویژگی ی ایدئولوژیک" رژیم ایران به تحلیل مسئله ی "قدرت مسلح تحت فرمان" "فقها" می پردازد و بالطبع با چنین تفکری و به "تبعیت از چنین منطقی" دیگر نمی توان در نزد راه کارگری ها تحلیلی علمی و واقعی نسبت به مسائل ایران را سراغ گرفت. به "تبعیت از چنین منطقی" که هر چه بگردید از منطق مارکسیستی در آن چیزی نخواهید یافت، رژیم وابسته به امپریالیزم جمهوری اسلامی به "ولایت فقیه" تبدیل می شود، رژیم "استثنائی" و "بناپارتیستی" که آن قدر "استثنائی" است که نه "بورژوائی" است، نه "خرده بورژوائی" بلکه "هم این" است "هم آن". به همین دلیل هم در دستگاه تحلیلی راه کارگر که به تبعیت از منطق "بناپارتیستی" اش بیشتر یک دستگاه "مخلوط کنی" است، حکومت مذهبی ی ایران به دلیل "ویژگی ی ایدئولوژیک" اش باید به یک دستگاه ایدئولوژیک – نظامی متکی باشد تا "قهر ایدئولوژیک را به نیروی مادی" تبدیل کند. این دستگاه ایدئولوژیک – نظامی در نزد راه کارگر همانا سپاه پاسداران می باشد.

بر اساس این منطق الزامات موجودیت سپاه پاسداران را حفظ سلطه ی امپریالیزم و نظام بورژوازی ی وابسته و مقابله با جنبش انقلابی خلق های ما ایجاد نکرده است بلکه این ارگان به دلیل "ویژگی ایدئولوژیک" رژیم "فقها" سازمان یافته و به همین دلیل هم باید بر اساس "شهادت و بسیج داوطلبانه و موقت" نیرو جمع آوری نموده و خود را گسترش دهد و تا زمانی که نتواند مختصات یک "ارتش مدرن بورژوائی" را کسب نماید "ارتش مدرن بورژوائی ی" ایران که ده ها سال است امپریالیزم

با اختصاص انرژی و بودجه های کلان در جهت "مدرنیزه" کردنش می کوشد، تنها نقش "چوب زیر بغل" آن را ایفا خواهد کرد. در نتیجه "دوگانگی ی ساختاری ی" نیروهای مسلح رژیم "فقها" تا "دوره ای طولانی" الزاماً تداوم خواهد یافت.

وقتی که ارتش ضد خلقی ی ایران به عنوان نیروی مادی یک قهر ضد انقلابی بر علیه خلق ها، به مثابه ی عمده ترین تکیه گاه سلطه ی امپریالیستی در میهن ما تلقی نشود و صرفاً "چوب زیر بغل" سپاه پاسداران محسوب گردد و سپاه نیز نه یک ارگان سرکوب گر امپریالیستی که در شرایط خاصی و بنا به مصالح حفظ سلطه ی امپریالیسم و در مقابله با جنبش انقلابی ی خلق های ما سازمان یافته، بلکه نیروئی مستقل در خدمت "ولایت فقیه" و در نقطه مقابل "ارتش مدرن بورژوائی" اعلام شود، به راحتی می توان به معجزات دستگاه تحلیلی ی راه کارگر پی برد و دید که منطق "بناپارتیستی" راه کارگری چه ها که نمی کند و از "ویژگی ایدئولوژیک" حکومت مذهبی ی فقها چه معجزه ها که سر نمی زند؟!!

مثلاً راه کارگر که دیگر در بررسی ی پدیده های مختلف اجتماعی حتا به یاد توضیح دلایل اقتصادی و سیاسی ی آن ها نمی افتد و همه چیز را از زاویه ی ایدئولوژیک بررسی می کند، چندی پیش کشف کرده بود که به اعتبار ویژگی ایدئولوژیک رژیم جمهوری ی اسلامی "نمایش المپیک زنان در تلویزیون" اعلان جنگ به جمهوری ی اسلامی است در حالی که تشکیل اتحادیه های کارگری این خاصیت را ندارد و به همین اعتبار نیز از کارگران می خواهند که جهت قبولاندن اتحادیه های کارگری به رژیم که آن را بسیار محتمل تلقی میکند (۱) آن را تحت فشار قرار دهند.

اگر واقعیات شرایط ناشی از حاکمیت جمهوری ی اسلامی هر روز و هر ساعت عکس نظر راه کارگر را بیان می کند، آن ها که به حد کافی در رشته دیالکتیک توجیه خبره اند "نص صریح اسلام" را پیش می کشند که در آن صراحتی در رد اتحادیه های کارگری در ایران وجود ندارد ولی هیئات که بر خلاف تصور راه کارگری ها راهنمای عمل آخوندهای جمهوری ی اسلامی نه "نص صریح اسلام" بلکه الزامات سیستم سرمایه داری ی وابسته ی ایران و نص صریح دستورات و توصیه های امپریالیست هاست. و الا نکته سنجی ی راه کارگر به واقع که باید مورد تقدیر قرار می گرفت!

در هر صورت وقتی برای سازمانی آن هم پس از این که به یک سازمان "حقیقتاً مارکسیست – لنینیست" تبدیل شده و سرنوشتش با "سرنوشت پرولتاریا" گره خورده، همه چیز از زاویه ی ایدئولوژیک مورد توجه قرار دارد، پس عجیب نیست که سپاه پاسداران را نیز نیروی ایدئولوژیک جمهوری ی اسلامی و "ارتش مدرن بورژوائی ی" ایران را "چوب زیر بغل" آن اعلام نماید. به راستی چه می توان گفت به سازمانی که ۱۰ سال پس از حاکمیت سپاه جمهوری ی اسلامی بالاخره هم نفهمیده است که این حاکمیت انعکاس کدام قدرت اقتصادی و در خدمت کدام طبقه قرار دارد و چه طبقه ای را نمایندگی می کند.

از نظر راه کارگر، جمهوری ی اسلامی در حین این که رژیمی مذهبی است "نیروی حاکم بر یک دولت بورژوائی" هم هست که "در چهارچوب وظایف عمومی ی چنین دولتی عمل می کند" بنابراین باید پرسید با وجود "دستگاه قهر" بورژوازی ی ایران (فعالاً کاری به صفت این بورژوازی نداریم) که در دهه های اخیر سازمان یافته و به یک "ارتش مدرن بورژوائی" تبدیل گشته و در حالی که در واقعیت امر نیز این ارگان بورژوازی از همان آغاز با رژیم جمهوری ی اسلامی بیعت کرد و در همه جا به حمایت و دفاع از وی پرداخت و امروز کماکان در خدمت پیشبرد اهداف ضد خلقی و سرکوب گرانه ی جمهوری ی اسلامی حاضر به مبادرت به هر اقدام جنایت کارانه ای است و رژیم ۸ سال جنگ ارتجاعی ی ایران و عراق را عمدتاً با آن سازمان داده و پیش برده است، پس دیگر چه نیازی وجود دارد که سپاه پاسداران "این دستگاه جدید" مختصات و توانائی های یک ارتش مدرن امروزی را کسب کند" و چه احتیاجی به یک "ارتش مدرن بورژوائی ی" دیگر وجود دارد؟ مگر ارتش قبلی در جهت اهداف جمهوری ی اسلامی گام برنداشته؟ شاید راه کارگر دلایلی در دست دارد که این ارتش در راه پیشبرد سیاست های جمهوری ی اسلامی کارشکنی می نماید و در خدمت این رژیم قرار ندارد؟ اگر این طور است چرا این دلایل را در اختیار جنبش انقلابی قرار نمی دهد؟! و اگر این طور نیست اساساً به چه دلیل راه کارگر برای ارتش در مقابل سپاه پاسداران نقش ثانوی قائل شده و اهمیت آن را در حد "چوب زیر بغل" سپاه تقلیل می دهد؟

راه کارگر در توضیح هر دلیلی در این زمینه اساساً روی "ویژگی ایدئولوژیک" جمهوری اسلامی تکیه می کند و از نظر وی جمهوری اسلامی یک رژیم مذهبی است و لذا بر اساس منطق راه کارگر باید "به یک دستگاه ایدئولوژیک - نظامی متکی باشد" ولی مگر ارتش ایران از همان روزهای اول به وسیله ی "فقیه" بزرگ، اسلامی اعلام نشد؟ مگر جمهوری اسلامی با ایجاد "دوایر سیاسی - ایدئولوژیک" هر روز در رگ های آن ایدئولوژی "اسلامی" تزییق نکرده و نمی کند؟ و اگر بخواهیم با روش راه کارگر پیش برویم باید بگوئیم که سران ارتش اتفاقاً امروز ریش رها کرده هائی هستند که خود را مسلمان و مقلد "ولایت فقیه" معرفی می کنند و آن چنان سخت نسبت به جمهوری اسلامی با همه ی آن "ویژگی ایدئولوژیک" اش تعصب نشان می دهند که دیروز نسبت به رژیم شاهنشاهی و البته با توجه به "ویژگی ایدئولوژیک" آن رژیم نشان می دادند. و اگر ادعا کنید این مسلمانان و آن ریش رها شده، نمودار ظاهر امور است و این ارتش قلباً با جمهوری اسلامی در رژیم "فقها" نیست، ما می گوئیم که این ارتش آن زمان هم که صافی ی پوست صورتش با کشیدن کاغذ به آن سنجیده می شد و خود را "جان نثار" "شاهنشاه" "آریامهر" معرفی می نمود با آن رژیم نبود و این واقعیت را نیز در درجه دفاع خود از رژیم شاه و عدم "جان نثاری" اش نسبت به "بزرگ ارتش داران" آشکار ساخت. واقعیت این است که افسار این ارتش در دست امپریالیست هاست و به واقع این ارتش نه دیروز با شاه بود و نه امروز با خمینی است، در حالی که به همان اندازه که دیروز بنا به مصالح امپریالیزم از رژیم شاه حمایت می کرد و چماق سرکوب این رژیم محسوب می شد امروز نیز به حمایت بی شائبه از جمهوری اسلامی می پردازد و وسیله ی عمده ی سرکوب جمهوری اسلامی نیز بر علیه کارگران و توده های ستمدیده ی ما همین ارتش است، پس مزیت سپاه پاسداران نسبت به ارتش برای جمهوری اسلامی در چیست؟ حتماً به این دلیل که نیروهای سپاه "برپایه ی اصالت مکتب، شهادت" و "داوطلبانه" برای خدمت در این ارگان بسیج می گردند؟ ولی اگر راه کارگری ها سرشان را اندکی از توی کتابها بیرون آورده و به واقعیات نظری بیافکنند خواهند دید که برخلاف تبلیغات رژیم که راه کارگر با ساده لوحی ی ظاهری، آن ها را می پذیرد. نیروهای سپاه پاسداران آن قدرها هم "داوطلبانه" بسیج نمی شوند بلکه تورهای شکار انسان جمهوری اسلامی در همه جا گسترده شده و رژیم برای تأمین نیروی این ارگان سرکوب خویش به هر وسیله ای متوسل می شود و اگر راه کارگر نمی داند واقعیت این است که درصدی از نیروهائی که بر اساس قانون نظام وظیفه اجباراً به سربازی فرا خوانده می شوند، بالاچار باید خدمت سربازی ی خود را در سپاه پاسداران طی کنند. ولی چه می شود کرد، راه کارگر عزم جزم کرده است که چشمان خود را بر روی این واقعیات ببندد و در قبول تبلیغات رژیم در این زمینه خود را به "سادگی" بزند، آخر جز با تحریف واقعیت، راه کارگر چه گونه می تواند وجود ارتش و سپاه پاسداران را به مثابه دو ارگان با دو نظام اعتقادی و تکیه گاه های مختلف جلوه دهد و در رابطه با "دوگانگی ی ساختاری ی نیروهای مسلح رژیم" "ولایت فقیه" تئوری باقی کند.

در هر حال در دستگاه تحلیلی ی این جریان سیاسی که همان طور که گفتیم بیشتر به یک دستگاه "مخلوط کنی" شبیه است جز آن دلایل سست بنیاد فوق الذکر هیچ دلیل دیگری حاکی از دوگانگی ی ساختاری ی نیروهای مسلح رژیم جمهوری اسلامی نمی توان پیدا نمود، نظام اعتقادی ی ارتش چیست؟ و چه تفاوتی با نظام اعتقادی ی سپاه پاسداران دارد؟ اگر راه کارگر ظاهراً تکیه گاه ارتش را بورژوازی (!؟) می داند از نظر وی سپاه پاسداران به کدام طبقه ی اجتماعی تکیه دارد؟ و کدام مصالح طبقاتی "ارتش مدرن بورژوائی" را بر آن می دارد که به "چوب زیر بغل" ارگان نظامی ی این طبقه ی مجهول الهویه در آید؟ اگر قرار بود راه کارگر از چارچوب خیال پردازی ها و تئوری باقی های خویش دست بردارد می توانست با رجوع به واقعیت ببیند که سپاه پاسداران در چه شرایطی و بنا به چه الزاماتی تشکیل شد و چه گونه امپریالیسم پس از آن که به انواع و اقسام دسیسه ها جهت مقابله با خواست توده ها مبنی بر انحلال ارتش متوسل گردید و پس از آن که کوشید در مقابل شعار توده ها یعنی "ارتش خلقی به پا می کنیم، میهن خود را رها می کنیم" شعار ارتجاعی و ریا کارانه ی "ارتش برادر ماست" را قرار دهد باز هم موفق به حفظ رژیم شاه نگردید و به همین دلیل هم با توجه به جنبش وسیع توده ها ملزم به تغییر آرایش سیاسی ی نیروهای خود در ایران شده و مجبور گردید برای سرکوب جنبشی به عظمت جنبش مردم ایران در آن سال ها به مسائل جدید تری متوسل شود.

تقابل امپریالیسم با جنبش انقلابی، نیازمند سرکوب سیستماتیک و وسیعی بود و در همان حال بنا به سیاست نواستعماری ی جدید امپریالیسم، انقلاب می بایست به نام انقلاب مورد یورش قرار گرفته و سرکوب شود. لذا پس از شکست قیام بهمن امپریالیسم به نام انقلاب ارگان های ضدانقلابی ای هم چون سپاه پاسداران و کمیته های انقلاب اسلامی و ... را به مثابه ارگان

هائی که از دل انقلاب بیرون آمده اند سازمان داده و با ساخت و پرداخت آن ها به کمک ارتش و بر علیه خلق های ما به کار گرفت.

در روند چندین ساله ی تحولات و رویدادهای بعد از قیام بهمن هر کجا خلق های ما و در رأس آن ها کارگران، منافع امپریالیسم را مورد تعرض قرار داده اند و به هر مبارزه ای بر علیه سیستم سرمایه داری ی وابسته برخاسته اند خود را با سپاه پاسداران مواجه دیده اند که با ارتکاب به وحشیانه ترین اعمال و با قساوت شایسته ی سگان زنجیری ی امپریالیسم به حفظ و حراست از منافع بورژوازی ی وابسته و سلطه ی امپریالیستی ی حاکم شتافته است و اتفاقاً واقعیت چنین عمل کردهای ارتجاعی، هم از جانب "ارتش مدرن بورژوائی" و هم از جانب سپاه پاسداران و اهداف و مقاصد معین و مشترکی که این دو ارگان عهده دار پیشبرد آن ها می باشند باعث آن گردیده که به رغم هر "تضاد" و "اختلاف" و یا به زعم راه کارگر اختلاف "اعتقادی ی" این دو تشکیلات ماهیتاً یکسان، در پیوند با هم قرار داشته و به عنوان ابزارهای سرکوب امپریالیسم و سگان زنجیری اش بر علیه خلق ها به کار روند. البته از آن جا که مصالح سلطه ی امپریالیستی و دیکتاتوری ی ذاتی ی آن در سال های اخیر حکم کرده است که حتی الامکان چهره ی جنایت بار ارتش به عنوان کلیدی ترین ارگان سرکوب امپریالیستی پوشیده مانده و در مواجهه با جنبش توده ها نقش آن کم رنگ تر جلوه کند تا امپریالیست ها به بتوانند برای دسیسه های آینده شان با قدرت مانور هر چه بیشتری آن را مورد استفاده قرار بدهند، تا آن جا که مقدر بوده سپاه پاسداران برای سرکوب توده ها مورد استفاده قرار گرفته که در ابتدا نیز به دلیل این که به عنوان زائیده ی انقلاب جلوه گر می شد به واقع از کارائی ی بیشتری در امر سرکوب توده ها و پیشبرد اهداف امپریالیستی برخوردار بود.

بنابراین علاوه بر تحلیل های اپورتونیست ها، واقعیت این است که سپاه پاسداران نه از نظر ماهوی و نه به لحاظ ایدئولوژی ی حاکم بر آن و نه از نظر عمل کرد سرکوب گرانه اش و نه به لحاظ تکیه گاه طبقاتی و منابع تغذیه ی خویش با ارتش ضدخلق، این ارگان "مدرن بورژوائی" اختلاف اساسی نئی ندارد. سپاه یک ارگان نظامی است که ضمن تقویت ماشین سرکوب جمهوری ی اسلامی و گسترش آن با توجه به این که رژیم جمهوری ی اسلامی اهداف و مقاصد امپریالیستی را جهت فریب توده ها تحت لفافه های مذهبی به پیش می برد، به دلیل ظاهر اسلامی و پوشش مذهبی اش امکان فریب کاری ی هر چه بیشتری به رژیم داده و سهل تر به سیاست های رژیم جامعه ی عمل می پوشاند.

اگر زمانی "اکثریتی های جنایت کار" به تبعیت از تحلیل غیرانقلابی ی خود از ماهیت رژیم جمهوری ی اسلامی و با توجه به این که سپاه پاسداران را ارگان ایدئولوژیک- نظامی ی رژیم جمهوری ی اسلامی تلقی می نمودند، خواستار تقویت این ارگان ضدخلق بودند و با شعار "پاسداران را با سلاح های سنگین مجهز کنید" در تقابل با جنبش انقلابی قرار گرفته و به یاری ی رژیم در سرکوب خلق و انقلابیون شتافتند و به همین دلیل نیز از صف انقلاب طرد گردیدند، امروز اپورتونیست های رنگارنگ بدون درس گیری از این تجربه و علاوه بر تمامی ی حقایق موجود باز هم بر تحلیل های فرصت طلبانه ی خود پای می فشارند و گاه، هم چنان که نمونه ی راه کارگر نشان می دهد، با تکیه به تحلیل های "استثنائی ی" خود از تفاوت ماهوی بین ارتش و سپاه و استقلال این دو ارگان از یکدیگر سخن می گویند و با تکرار و تأیید آن چه در تبلیغات امپریالیستی در مورد ارتش و سپاه پاسداران عنوان می شود، "خواهی نخواهی" به تطهیر چهره ی امپریالیسم کمک نموده و به این ترتیب خاک بر چشم توده ها می پاشند.

در این میان، گمراهی ی راه کارگر تا به حدی است که اگر اپورتونیست های دیگر از "استقلال" ارتش و سپاه و "هم وزن" و "متضاد" بودن آن ها دم می زنند، راه کارگر که عزم جزم کرده است در هر زمینه ای از اپورتونیست های دیگر جلوتر باشد، ضمن این که ارتش را "چوب زیر بغل" سپاه تلقی می نماید، مطرح می کند "تصمیم به ادغام سپاه و ارتش هرگاه به خواهد از حد حرف خارج شده و به عمل درآید، به منزله ی آن است که یکی از دو نهاد منحل شود، چرا که در این دو سیستم به لحاظ سازمانی مصالح چندانی نمی توان یافت که از یکی کنده و قابل جذب و ادغام در دیگری باشد. به این اعتبار قرعه ی انحلال خواهی نخواهی باید به نام ارتش زده شود".

به راستی چه می توان گفت به کسانی که از درک بدیهی ترین واقعیات جامعه ی ما عاجزند و آن قدر از مرحله پرت اند که حتا در رابطه ی بین ارتش و سپاه آن قدر نقطه ی اشتراک نمی بینند که امر ادغام این دو ارگان در یکدیگر را امکان پذیر سازد (۲)، چرا که "به لحاظ سازمانی چندان مصالحی نمی توان یافت که از یکی کنده و قابل جذب و ادغام در دیگری باشد".

به راستی آیا سپاه پاسداران، مگر جز با بهره گیری از تجربیات ارتش ضدخلفی و با استفاده از آموزش های آن و زیر نظر افسران ارتش به وجود آمده و در پادگان های این ارتش مستقر گردیده و امروز نیز از طریق آن تقویت می گردد؟ و تازه مگر بر رأس هر دوی این ارگان ها ی سرکوب، یک فرماندهی ی مشترک وجود ندارد؟ پس چه گونه می توان ادعا نمود که "مصلح" چندانی برای جذب در یکدیگر در این ارگان ها وجود ندارد؟ و امکان ادغام و جذب یکی در دیگری به این اعتبار موجود نیست؟ راه کارگر می بایست قدری خود را از چارچوب تئوری های خود ساخته اش رها کند تا ببیند که حتی خود سردمداران رژیم نیز از انحلال ارتش سخن نمی گویند و اگر صحبت از انحلال ارگانی هم در میان است، بحث بر سر انحلال سپاه و یا ادغام آن در ارتش است نه برعکس. ولی راه کارگر که اتفاقاً اکثرأ تحلیل های خود را براساس آن چه سردمداران رژیم در تبلیغات خود می گویند بنا می کند، در این مورد و در این جا به گونه ای دیگر عمل می کند که هم مضحک است و هم تعجب آور!

راه کارگر یعنی همان سازمانی که چند سالی است ادعای کسب وکالت نامه ی رسمی ی نمایندگی ی پرولتاریا را می نماید، در شرایطی که در جمهوری ی اسلامی کسانی ندا سر داده اند که سپاه باید منحل یا در ارتش ادغام شود، با این احساس که در صورت تحقق این امر، وی در موقعیتی "استثنائی" قرار خواهد گرفت به آن ها گوشزد می کند که شما نباید فراموش کنید که یک رژیم "بناپارتنیستی" هستید و در همان حال یک حکومت مذهبی می باشید که برای "نهادی شدن امر انتقال قهر ایدئولوژیک به قهر مادی" آن گونه که اقتضای واقعیت مذهبی ی شماست به یک "دستگاه ایدئولوژیک- نظامی" باید متکی باشید، یعنی به سپاه پاسداران، در نتیجه نباید به ارتش دل ببندید چرا که او یک قدرت "تخصصی"، "حرفه ای" و "دائمی" است و ارگانی نیست که بر پایه ی "اصالت مکتب، شهادت و بسیج داوطلبانه و موقت" شکل گرفته باشد، در نتیجه شما بای به سپاه پاسداران متکی باشید و ارتش را صرفاً به عنوان "چوب زیر بغل" او نگاه کنید، باور کنید که سپاه به درد شما می خورد! بنابراین اگر صحبت بر سر انحلال یکی از دو ارگان نظامی ی فوق الذکر در میان باشد "خواهی نخواهی" باید "قرعه ی انحلال" به نام ارتش زده شود. باید چنین شود و گرنه تمامی ی سیستم فکری ی من به هم خواهد ریخت، آخر آیا این غیرمنطقی و احمقانه نیست که شما از "انحلال" "دستگاه ایدئولوژیک- نظامی" ئی که به آن متکی هستید سخن می گوئید!!؟ و مرا (راه کارگر را) نیز در موقعیتی "استثنائی" قرار می دهید که مجبورم فردا از خیر وکالت پرولتاریا گذشته و اعلام کنم راه کارگر نیز یک دستگاه "استثنائی" و "بناپارتنیستی" است!!!

ولی چه می شود گفت، وقتی واقعیت ها با سرسختی در مقابل راه کارگر می ایستند و خط بطلان به تئوری های کاذب او می کشند. اگر راه کارگر بر آن است که "خواهی نخواهی" "قرعه ی انحلال" را به نام ارتش از "جعبه ی مارگیری اش" بیرون بکشد، ولی امپریالیست ها که به درستی ارتش را تکیه گاه اصلی ی خود در ایران محسوب می دارند و شدیداً در حفظ و حراست از آن کوشیده و چنان به کنترل مستقیم آن اهمیت می دهند که حتی در سال های ۵۷-۵۶ در جریان اوج گیری ی مبارزات توده ها "کمیتة ی بحران" برای این منظور به وجود آورده و بنا به اعترافات ژنرال هویزر امریکائی کنترل آن را از واشنگتن در دست می گیرند، بی اعتنا به "خواهی نخواهی" های راه کارگر، هرگز اجازه ی انحلال آن را به کسی نمی دهند. چرا که اگر راه کارگر نمی داند، امپریالیسم و بورژوازی ی وابسته خوب می دانند که تا ارتش پابرجاست نظام موجود و سلطه ی امپریالیستی نیز وجود خواهد داشت و به همین دلیل نیز آمدن و رفتن رژیم های مزدور به مثابه سگ های زنجیری ی امپریالیسم و تغییر نام ارتش بنا به اقتضای شرایط در دوره های متفاوت، تغییری در هدف امپریالیسم مبنی بر حفظ و تحکیم ارتش نمی دهد.

با درک این واقعیت است که می توان و باید مسائل مطروحه در رابطه با انحلال ارگان های سرکوب رژیم و ادغام آن ها در یکدیگر را بررسی کرده و برخورد درستی با آن نمود. در این بررسی قبل از هر چیز باید تأکید کرد که ارگان های نظامی ی مورد بحث چه در هم ادغام شوند و چه به صورت کنونی شان فعالیت نمایند، در هر صورت نیروی سرکوب جمهوری ی اسلامی می باشند و بنابراین حدوث چنین اموری نمی تواند تغییری در ماهیت ارگان های نظامی ی فوق الذکر ایجاد نماید و لذا جنبش انقلابی ی ما باید در هر حال در جهت نابودی ی تمامی ی ارگان های سرکوب گر جمهوری ی اسلامی گام بردارد، بی آن که اسم و عنوانی که این ارگان ها به خود گرفته اند خللی در این امر ایجاد نماید. و سپس باید دانست که لازمه ی دوام و رشد بورژوازی ی وابسته، تمرکز شدید قدرت می باشد و گرایش به تمرکز هر چه بیشتر دستگاه سرکوب، گرایش عمومی ی دیکتاتوری های امپریالیستی در کشورهای تحت سلطه و از جمله ایران است.

امر سرکوب جنبش توده ها و ضرورت حتمی و مداوم این امر برای امپریالیست ها و بورژوازی ی وابسته، تمرکز نیروهای سرکوب و مبادرت به اقداماتی همچون تشکیل فرماندهی ی مشترک را جهت جلوگیری از برخی ناهماهنگی ها و پراکندگی ها در انجام وظایف سرکوب گرانه ی ارگان های فوق ایجاب می نماید. اما "تمرکز" نیز مسلماً تاریخ شرایط مبارزه ی طبقاتی است و به وسیله ی آن محدود و مشروط می گردد، چه بسا که شرایط مبارزه ی طبقاتی هم چنان که در جریان تعمیق جنبش توده ای پس از قیام بهمن ۵۷ پیش آمد و ارگان های سرکوب جدیدی نظیر سپاه پاسداران و کمیته های انقلاب اسلامی سازمان یافتند، برپائی ی ارگان های سرکوب متعددی را ایجاب نماید. و برعکس در شرایط دیگر الزامات حفظ نظام سرمایه داری ی وابسته و امر سرکوب مبارزات توده ها برای امپریالیست ها و سگان زنجیری شان "حذف یا ادغام سازمان ها و تشکیلات تکراری و غیر ضروری" (۳) را الزامی می سازد. ولی در هر حال آن چه مسلم است این است که منافع فردی ی دست اندرکاران و رؤسای رسمی ی این یا آن ارگان سرکوب و "ویژگی ی ایدئولوژیک" شان به هیچ وجه نمی تواند در تمرکز یا عدم تمرکز ارگان های نظامی ی سرکوب گر دخالتی داشته باشد، بلکه همان طور که گفته شد تعیین کننده در این جا شرایط مبارزه ی طبقاتی است. در وضعیت کنونی می توان تصور کرد که اگر جنبش رو به افول گذاشته و "صلح و آرامش" مورد نظر دشمنان خلق به وجود آید و تعداد نیروهای سرکوب به گونه ای که امروز برقرار است الزام خود را از دست بدهد، بعضی از "سازمان ها و تشکیلات" ها "تکراری و غیر ضروری" تشخیص داده شده و "حذف" یا در یکدیگر "ادغام" گردند، برعکس رشد و گسترش هر چه بیشتر جنبش توده ای نه تنها باعث تقویت "سازمان ها و تشکیلات" های سرکوب گری می گردد که حضور و فعالیت شان به خاطر "اعاده ی آرامش" می باشد بلکه در صورت تضعیف قدرت مرکزی، ضرورت حفظ سلطه ی طبقه ی حاکمه، اشکال مختلفی از نیروهای مسلح سرکوب گر را به صحنه خواهد آورد.

در هر صورت باید به این واقعیت توجه داشت که امر ادغام ارگان های ضدخلقی و سرکوب گر تحت حاکمیت رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری ی اسلامی نا ممکن نمی باشد و این امر با تمام مشکلات عملی اش در صورتی که منافع سیستم امپریالیستی ی موجود ایجاب کند به زعم تمامی ی تحلیل های فرصت طلبانه، مبنی بر "مستقل" و "متضاد" جلوه دادن این ارگان ها و بدون توجه به تزهائی مبنی بر این که "به لحاظ سازمانی مصالح چندانی نمی توان یافت که از یکی کنده و قابل جذب و ادغام در دیگری باشد" امکان عملی شدن خواهد یافت.

ولی مشخصاً روی این امر باید تأکید کرد که اگر چنین امری اتفاق افتد، از میان ارگان های سرکوب آن چه به عنوان رکن و تشکیلات اساسی حفظ خواهد شد همانا ارتش امپریالیستی با سیستم و سازماندهی ی مدرن و کاری ی آن خواهد بود و باید به راه کارگر اطمینان داد که رژیم جمهوری ی اسلامی به عنوان سگ زنجیری ی امپریالیسم، هرگز حتا تصور این موضوع را هم به خود راه نمی دهد که تشکیلات قدیمی، با تجربه و توانمند سرکوب توده ها یعنی "ارتش مدرن بورژوائی" را که در جریان تحولات ۱۰ ساله ی اخیر بار دیگر نشان داده است که از چه سازمان قدرتمندی برخوردار است، منحل و یا به طور مضحک در سپاه پاسداران ادغام نماید و اتفاقاً تمامی ی کوشش های جمهوری ی اسلامی و اربابان امپریالیست اش در جهت تقویت و استحکام این سیستم جهنمی و غول آسای سرکوب گر به عنوان ستون فقرات این نظام بوده و می باشد.

مسئله ی اخیر یعنی توجه امپریالیست ها به تقویت و تحکیم ارتش از جنبه ی دیگری نیز مطرح است. همان طور که می دانیم از همان آغاز به روی کار آمدن رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری ی اسلامی، سپاه پاسداران به ویژه در شهرها به طور مستقیم تری در سرکوب توده ها شرکت داشت، در حالی که در این سال ها همه ی کوشش ها مصروف آن بوده که با توسل به شیوه ها و وسائل مختلف حتی المقدور نیروهای ارتش و از جمله شهربانی و ژاندارمری حتی الامکان در مقابل مردم قرار نگرفته و کم تر رودروئی ی مستقیم با آن ها داشته باشند. (۴)

در این زمینه برای نمونه حتا خط مشخص به شهربانی داده شده و آگاهانه سعی گردیده که امر سرکوب تا آن جا که ممکن است عمدتاً به دست سپاه پاسداران و کمیته ها انجام گیرد. در این میان تبلیغات محافل مختلف امپریالیستی مبنی بر جدا کردن سپاه از ارتش و ارتش از جمهوری ی اسلامی به لحاظ ماهوی اشاعه ی تحلیل های سازش کارانه و اپورتونیستی در مورد ارتش و سپاه، که تا حدودی در صفحات قبل به آن ها اشاره شد، به امپریالیست ها امکان داده است که در پیشبرد سیاست خود مبنی بر تطهیر چهره ی ارتش تا حدودی موفق گردند. هم چنین تبلیغات دامنه دار امپریالیستی و تحلیل های فرصت طلبانه ی

سازمان های سیاسی، که اکثرأ تحلیل های شان به وسیله ی این تبلیغات شکل گرفته و به مدد رژیم آمده است، همواره کوشیده اند ثقل تنفر توده ها را از ارتش به سپاه پاسداران منتقل نمایند، امری که خطر بزرگی برای جنبش انقلابی ی ما در برداشته و این امکان را افزایش می دهد تا ارتش ضد خلقی با سهولت بیشتری برای انجام وظایف استراتژیک خود در آینده در جهت غارت و سرکوب توده ها و حفظ سلطه ی امپریالیستی به کار آید. این امر، به خصوص در بستر نفرت بی اندازه ی توده ها از جمهوری ی اسلامی و ارگان های سرکوب گر و جنایت کاری هم چون سپاه و کمیته ها که به واقع ارگان های امپریالیستی بوده و با همه ی فجایع نفرت انگیزی که روزانه می آفرینند، در جهت حفظ جمهوری ی اسلامی به عنوان یک رژیم وابسته به امپریالیسم می کوشند، این خطر را در بردارد که با توجه به این که سپاه آماج نفرت و انزجار توده ها می باشد، هر زمان که منافع نظام حکم کرد امپریالیسم، ارتش را به عنوان به اصطلاح " ناجی ی " مردم به صحنه آورده و این ارتش با " قاطعیت " و " جسارت " تمام که ناشی از درنده خوئی اش می باشد با کشتار عده ای از عناصری که مورد نفرت توده ها هستند خود را " وجیه المله " نشان داده و باعث آن شود که سیاست نو استعماری ی دیگری در کشور ما پیش برده شود. واقعیتی که باید از هم امروز آگاهانه با آن برخورد نمود.

کمونیسست ها وظیفه دارند ضمن تشریح این واقعیت و افشاء ماهیت تحلیل های اپورتونیستی در این زمینه به روشنی ی تمام به کارگران و توده های تحت ستم توضیح دهند که در ایران این ارتش ضد خلقی است که قلب موجودیت سلطه ی اهریمنی امپریالیست ها می باشد و تنها زمانی که خلق های مسلح و در رأس آن کارگران انقلابی قلب پوسیده ی این پیکره ی منحوس را در جریان جنگی توده ای و طولانی و با تشکیل ارتش خلق از کار بیندازند، یعنی ارتش ضد خلقی را در هم بشکنند آن گاه می توان گفت که خلق ما در مسیر پیروزی و آزادی خواهد توانست ریشه ی امپریالیست ها و نوکران رنگارنگ شان را از هر قماشی که باشند را از کشور برکنده و پایه های مستحکم جمهوری ی دمکراتیک خلق به رهبری ی طبقه ی کارگر برای نیل به سوسیالیسم را بنیان نهد.

همین واقعیت است که ضرورت برخورد کمونیستی به نظرگاه های اپورتونیستی مبنی "مستقل" و "متضاد" جلوه دادن ارگان های سرکوب رژیم و اشاعه ی اندیشه های منحط در رابطه با ارتش و سپاه از طرف این نیروها را بیش از پیش مطرح ساخته و از اهمیت برخوردار می سازد. تحلیل هایی که هم چنان که نشان دادیم با اعلام این که سپاه، تکیه گاه عمده ی جمهوری ی اسلامی است نقش سرکوب گرانه ی ارتش مزدور ایران را کمرنگ ساخته و با خاک پاشیدن به چشم کارگران و توده ها زمینه ی پیشبرد دسیسه های امپریالیستی از سوی ارتش را در آینده فراهم می نمایند.

یادداشت ها

۱- وقتی از نظر راه کارگر مبارزه ی کارگران برای اتحادیه های کارگری، اعلان جنگ به رژیم نیست پس وی پذیرش این خواست را از طرف رژیم کاملاً محتمل می داند.

۲- برای نشان دادن درک انحرافی ی اپورتونیست ها از ماهیت نیروهای سرکوب گر جمهوری ی اسلامی در این جا ما صرفاً مسئله را از زاویه ای که اپورتونیست ها طرح می کنند دنبال می کنیم و فعلاً به این امر نمی پردازیم که اساساً مسئله ی انحلال سپاه که از سوی جناح هائی از طبقه ی حاکمه مطرح شد بار عملی نیافته و حتا طرح ادغام وزارت خانه ی سپاه و دفاع در همدیگر نیز عملاً در مجلس کنار گذاشته شده است.

۳- از متن حکم خمینی به رفسنجانی.

۴- این خواست امپریالیست ها بوده است، ولی می دانیم که با توجه به رشد جنبش توده ها به خصوص در گوردستان امپریالیست ها در پیشبرد تمام و کمال این سیاست با شکست مواجه شدند.